

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث در تعبیر استاد تنبیه اول بود در مباحث اقل و اکثر و اشتغال و حقیقت بحث این بود که آیا اگر شک کردیم با نقیصه یک جزء یا شرط عمل مطلقا باطل است یا خیر آیا اصاله الركنيه به تعبیر ما جاری می شود یا خیر؟ ایشان خب تعبیرشان را عوض کردند تعبیر دیگری فرمودند که توضیحاتش را دادیم دیگر تکرار نمی کنیم مانند آخرین مطلبی که ایشان در اینجا متعرض شده اند و آن مطلب راجع به همین جریان به تعبیر ایشان براءت یا اشتغال در جایی که هنوز محل تدارک باقی باشد. «(و اما المورد الثاني) - فيكون الشك في إطلاق الجزئية أو الشرطية أو تقييدهما بحال الذكر شكافي جواز الاكتفاء بما أتى به من الاجزاء و الشرائط و عدمه»، اكتفا کند یا نکند. مثلاً «فانه إذا نسي المكلف جزء من الصلاة»، فرض کنید تشهد در رکعت چهارم فهمید که تشهد را نخوانده است مثلاً. «و تذكر بعد تجاوز محله»، که عرض کردم رکعت چهارم «فان كانت الجزئية مطلقة»، مطلقه جزء باشد به این معنا مطلقه به این معنا یعنی رکن باشد که اخلاص به او موجب بطلان «لزمه إعادتها»، نماز را دوباره بخواند «و الإتيان بها مستجمعة لجميع الاجزاء و الشرائط و إن كانت الجزئية مقيدة بحال الذكر»، اما اگر جزئیت در حال ارتباطش با نماز در حال علم و تذکر و تعمد و اینها باشد «اکتفی بما أتى به»، همان نمازی که خوانده است البته غیر از این نکته ای که در اصاله الركنيه هست نکات دیگری هم هست که مهمش همان استصحاب ۲/۳۰

هم هست. یعنی می گوید حالا که من نمی دانستم نمازم درست بود بعد از این هم درست است ادامه بدهم. آن هم هست آن چون بعد می آید جای دیگر می آید اینجا نمی آید در این تنبیه تمام می شود. در این تنبیه به لحاظ همین رکنیت و عدم رکنیت تعرض است. انشاء الله متعرض می شویم. «و لا تجب عليه الإعادة لأن العمل المأتي به حينئذ لم يكن فاقدا لشيء من الاجزاء و الشرائط»، البته این لشیء من الاجزاء و الشرائط چون تکلیف به ۹ تا دارد. تکلیف به ده تا داشت یکی هم تشهد بود. تشهد را نسیان کرد آن وقت تکلیف به ۹ تا داشت آن تکلیف به نه تا به این مقدار از عمل صدق می کند. دقت فرمودید لان العمل المأتي به حينئذ یعنی با نسیان تشهد این عمل ۹ تایی این عمل مأتی بحینئذ یعنی عمل نه تایی رویش مرقوم فرماید این مرکب نه تایی. بله «لم يكن فاقدا» چون این تصور را ایشان سابقا درست کردند که ایشان امر به بقیه دارد به ۹ تا دارد. به این مبنا. لم يكن فاقدا من الاجزاء و الشرائط یعنی ۹ تا. نه ده تا. حالا ده تا که فاقد نیست مفروض این است که تشهد را به جا نیاورده است. پس «لم يكن فاقدا لشيء من الاجزاء و الشرائط، فينطبق المأمور به على المأتي به»، این انطباق مأمور به بر مأتی به اسمش صحت است. و علیه، این مأمور به روشن شد مراد ایشان از مأمور به یعنی امر به بقیه اجزاء یعنی امر

به نه تا. مأتی به هم همین نه تا. تشهد را انجام می دهد. «فیکون المرجع»، اگر شک کردیم مرجع برائت از «البراءة عن وجوب الجزء أو الشرط حال النسيان، بعد ما عرفت من إمكان تکلیف الناسي بغير ما نسيه»، ممکن است که ناسی را تکلیف بکنیم به نه تا. اینکه امکان داشت پس اینجوری. پس با برائت این کار را انجام میدهیم. البته این معنایی که ایشان در اینجا در این صورت فهمیدند نتیجه اش عدم رکنیت است اصاله عدم رکنیت. غیر از روایت قبلی که دیروز عرض کردیم. اینکه ایشان برائت می خواهند جاری کنند آیا واجب است بر من اعاده نماز؟ حالا من در رکعت چهارم فهمیدم که تشهد را انجام نداده ام. البته بنده خب می دانید اهل ذکر مثال نیستم چون مورد ذهن را مشبه می کند در اصول لکن در این مثال هایی که آقایان عرض کرده اند من برای تقریب ذهن عرض می کنم و الا معتقدم نیستم با مثال می شود مطلب کلی را اثبات کرد. «و (بعبارة أخرى) بعد العلم بوجوب الصلاة و بجزئية التشهد مثلا المرددة»، خود این جزئیت هم مردد بین اطلاق و تقييد است. «تردد الواجب»، یعنی صلاه مراد از واجب «بین خصوص المشتمل على التشهد أو الجامع بينه وبين الفاقده حال النسيان»، خیلی عجیب است خب اگر این طور تردد شود طبق قاعده باید بگوییم مشتمل است بر تشهد و این بله «فیکون القدر الجامع معلوما»، یعنی نه تا. قدر الجامع یعنی نه تا. «انما الشك في خصوص المشتمل على التشهد على الإطلاق»، مراد از اطلاق چه در حال عمد چه در حال نسيان. علم، نسيان، عمد اختیار فرق نمی کند در جمیع حالات جزء باشد. «فیؤخذ بالقدر المتيقن، و هو وجوب التشهد حال الذكر»، البته این يؤخذ بالقدر المتيقن در جایی است که دلیل بر تشهد دلیل لفظی نباشد. اصطلاح فقهای. بعدش هم اشکال اساسی این است که جای قدر متیقن نیست وقتی فهمیدیم جزء است و فهمیدیم تکلیف به ده تا خورده است جای اخذ به قدر متیقن نیست

سؤال: فرض شک است دوران امر بین تعیین و تخیر

پاسخ: می دانم فرض شک است. فرض این هم هست که آن مرکب ما می شناسیم. چطور می خواهیم امر کنیم به نه تا؟

سؤال: دایر شد دیگر بین تعیین و تفکیک. تشهد در حال ذکر فقط بود یا

پاسخ: جزئیتش که احراز شده است کافی است خود همین جزئیت کافی است. می خواهد

سؤال: در حال ذکر احراز شده است

پاسخ: خود اصل همین احراز جزئیت کافی است آن طرف باید اثبات شود.

سؤال: فرض ما این است که جزئیت در حال

پاسخ: خب فرض درست نیست دیگر. عرض کردم مشکل کار همین است چون صلاه و تشهد و تشهد هم که رکن نیست و این مثال ذهن را مشبه کرده است. مثال را شما بردارید قاعده یکی است چه فرقی می کند

سؤال: فرض مسئله همین است جایی باشد که .. در حال ذکر احراز شده است در حالت عدم ذکر احراز نشده است

پاسخ: احراز ما نمی خواهیم حال ذکر ما آن که می خواهیم جزئیت که احراز شد کافی است. تا بیاید بگوید اشکال ندارد در حال غیر عمد اشکال ندارد اخلاص. این احراز اینجا احراز نمی خواهد همین که شد جزء کافی است

سؤال: شد اطلاق. فرض این است که اطلاق مشکوک است

پاسخ: اطلاق هم مشکوک باشد همین که جزء است یعنی ارتباط

ما بحثی اطلاق یک نکته لفظی است عرض کردم ما در این جور جاها نکته لفظی نداریم نکته قانونی داریم. نکته قانونی وقتی چیزی جزء شد اخلاص به او به هر نحوی مگر شاهد خارجی بیاید، اما شک کردیم و قدر متیقن این فایده نمی کند در این مسائل. مثال تشهد چون تشهد جزء فرائض نیست جزء ارکان نیست. این به خاطر شبهه ای که در تشهد است. اما غیر تشهد حالا فرض کنید تشهد نباشد اصلاً غیر این عمل نماز عمل دیگری باشد فرض کنید ایشان من باب مثال طواف انجام داد رسید در طواف هفتم شوط ششم یادش آمد که در شوط دوم نسیاناً برگشته اصلاً مخلّ به طواف انجام داده است. بگوییم خب ادامه بده خب این محل کلام است این از کجا درستش کند؟ قدر متیقن مطرح نیست. مطرح آن مجموعه عمل است.

سؤال: دوران امر بین تعیین و تخییر شما قبول ندارید؟

پاسخ: اینجا دوران امر بین تعیین و تخییر نیست

سؤال جامع

پاسخ: جامع نه اصلاً بحث جامع و چیز نیست بحث سر این است که وقتی چیزی جزء شد ظاهر جزئیت مطلق است مگر دلیل بیاید دلیل ثانوی اقامه شود. می گویم اینها مثلاً دلیل ثانوی شان حدیث رفع است من باب مثال. ما به نظرم حدیث رفع این کار را نمی کند. خودش هم معتقدند. خب دلیل چیست؟ یا باید یک دلیل عرفی باشد یک دلیل به حساب قانونی باشد یعنی قانون عقلایی باشد یا دلیل شرعی باشد.

سؤال: خود ایشان هم گفتند که اگر آن فرض را نگیریم...

پاسخ: اصلاً بحث ما فرض ایشان را قبول نمی‌کنیم اصلاً. ما دنبال اطلاق دلیل جزئیت نیستیم اصلاً. بحث اطلاق نیست. بحث لفظی نیست اینجا. اصلاً بحث بحث لفظی نیست. بحث بحث روح قانون است. بلکه ممکن است دلیل دیگری باید بگوید این جزء در هر صورت جزء آن ممکن است معقول است می‌گوید آنگوش در دست کن حتماً نخود هم داخلش باشد. بعد می‌گوید اگر نخود را پیدا نکردی یا فراموش کردی اشکال ندارد این ممکن است بگوید اما اگر یادش بود حتماً باید نخود را بیاورد این عرفی هم هست مشکل عقلی ندارد اصلاً به روح قانونی هم نمی‌رسد. لذا اگر آن نکته را من عرض کردم در وقت عبارت خواندن عرض کردم اطلاق دلیل واجب که ایشان تمسک می‌کنند چهار صورت می‌کنند عرض کردیم اینجا بحث اطلاق نیست. در واجب نمی‌توانیم به اطلاق عمل کنیم. بلکه در دلیل جزئیت می‌شود تأمل کرد. این درست است. و در فقه اسلامی بنایشان بنای فقها بر این است که اگر جزئیت یا شرطیت از قدر متیقن در بیاید این یک بنای شرعی است این در خصوص شریعت اینطور است. ممکن است در خیلی از قوانین قبول نکنند. می‌گویند شما جزء دانستید جزء جزء است دیگر فرق نمی‌کند. می‌خواهد دلیلش لبی باشد می‌خواهد دلیلش لفظی باشد. عرض کردم مشکلی که در این بحث مرحوم استاد و نائینی و دیگران هست درست آن زاویه بحث روشن نیست. این مشکل کارش است. زاویه چیست؟ زاویه عرف است زاویه عقلاً است یعنی عقلاً مراد عرف قانونی یا عرف شرعی. این زاویه بحث روشن نیست. آن این که من مطرح می‌کنم زاویه قانونی است و عرفی. این راهی را که من دارم می‌گویم. این یک خلطی شده است بین حدیث رفع و با قاعده عقلایی. خب این نمی‌شود حدیث رفع امر تعبد شرعی است. مضافاً که اصولاً حدیث رفع را ما قبول نکردیم. «ویرجع إلى البراءة في المشكوك فيه»، این نتیجه اش این است که اگر شک کردیم اصاله عدم الرکنیه. «وهو التّشّهد حال النّسیان»، این روشن نیست عرض کردم این یک مصطلح فقهایی ما است که دلیل گاهی لفظی است گاهی لبی است قدر متیقن، این بحث قانونی نیست این بحثی هست که در ما آمده است و اصولاً اطلاق دلیل واجب معنا ندارد. اصلاً دلیل واجب معنا ندارد اطلاق داشته باشد یعنی نکته لفظی اگر گفت الصلاه لا ترک بحال این معنایش این نیست که اگر من گفتم باید در نماز رکوع باشد تشهد باشد شما نماز بخوان بدون رکوع. این معنایش این است اصلاً اطلاق شاملش نیست. این توضیح من دادم این نکته لطیفی بود در افتادن با بزرگانی مثل نائینی و اینها کار کمی نیست. اینها اطلاق تمسک کرده‌اند. گفتیم چنین اطلاقی ندارد. اطلاق باید صلاحیت لفظ باشد. لفظی که دلالت بر وجوب واجب می‌کند صلاحیت ندارد حال فقدان جزء را بگیرد. مثلاً بگوید تشهد حالا مثلاً رکوع نمی‌تواند انجام دهد. شارع گفت ایما هم کافی است می‌گوید ایما را هم بگیر. اما اطلاقی که جزء نباشد اصلاً همچنین اطلاقی منعقد نمی‌شود. شما می‌فرمایید ایشان فرض فرموده‌اند خب بحث می‌شود بحث فرضی بحث فرضی که علم نیست. بنده

همیشه عرض کرده ام در کتاب های متاخر ما متاسفانه خیلی از بحث ها جنبه فرضی پیدا کرده است. فرض تصور است علم تصدیق است. حواس خودتان را پرت نکنید. اینکه مثلاً علی فرضی که این طور. خب نتیجه هم فرضی است. نتیجه تابع مقدمات است. شما در مقدمه تان فرض را می گیرید نتیجه را می خواهید جزمی کنید اینکه نمی شود. اگر را اگر در مقدمه آوردید آن اگر را باید در نتیجه هم بیاورید. شما در مقدمه اگر می آورید در نتیجه می خواهید جزمی اش کنید. خب این نمی شود. این مشکل علمی ما این است. و اصولاً فرض علم نیست. من دیده ام بعضی کتاب ها علی المسلك الاول مسلك الثانی اعتقاد به هیچ مسلكی این علم نیست نوشتن این مطالب علم نیست اینها کجایش علم است.

سؤال: احتمالی باشد چطور دفع ضرر محتمل...

پاسخ: ببینید دفع ضرر محتمل یک حساب خاص خودش را دارد. غیر از اینکه یک بحث کلامی است ربطی هم به اصول ندارد من کراراً عرض کردم ذهنیتی که الآن در حوزه های ما هست که در باب برائت مثلاً اخباری ها گفتند وجوب دفع ضرر محتمل اصولی ها گفته اند قبح عقاب بلا بیان ما برای اولین بار توضیح خب جواب داده اند دیگران اولین بار توضیح که اصلاً مورد جریان این دو اصل دو قاعده فرق می کند. قبح عقاب بلا بیان بعد از التزام به یک قانون است. شما به یک قانون که ملتزم شدید دیگر جای دفع ضرر محتمل انجا نیست. دفع ضرر محتمل قبل از التزام به قانون است. شما این کتب قبلی کلامی قبلی شرح باب هادی عشر، بحث دفع ضرر محتمل در وجوب معرفت آورده اند. یعنی قبل از قانون. قبل از اینکه شما قانون ملتزم شوید بله جای دفع ضرر محتمل است. اما بعد از التزام قانون دیگر جای دفع ضرر محتمل نیست. جای قبح عقاب بلا بیان است. قبل از اینکه شما به یک دینی به یک شریعتی به یک مکتب فکری متعلق شوید می گوید دفع ضرر محتمل من نگاه کنم ان را هم نگاه کنم وجوب معرفت این معقول است. اما بعد از اینکه شما التزام به یک قانون پیدا کردید طبق آن قانون باید پیش بروید. دفع ضرر محتمل بعد از التزام به یک قانون دیگر جایگاه ندارد اصلاً. این شبهه عبیه ای که از زمان اخباری ها بعد توسط مرحوم وحید بهبهانی آن می گوید دفع ضرر محتمل مقدم است این می گوید اصلاً این بحث اصلاً عقیم است بحث روشنی نیست. مورد دفع ضرر محتمل یک جا است مورد قبح عقاب بلا بیان جای دیگری است. دو جای متفاوت هستند با همدیگر ربطی ندارند. البته این از ابداعات بنده است اگر قبول فرمایید. رویش فکر کنید.

علی آئی حال این مطلب ایشان می گوید اگر با فرض اطلاق خب فرض کردیم جوابش هم جواب فرض ما این شبهه را داشتیم که اصلاً اطلاق در دلیل واجب نیست. به چه معنا؟ چون اطلاق مراد اینجا اطلاق لحاظی است. در حال اطلاق لحاظی باید هر دو را ببیند مثلاً

گفته است آب بیاور آب چه آب لوله باشد چه آب رودخانه باشد چه آب کوزه باشد چه آب چاه باشد این اطلاقات تصویری و تصدیقی یا مثلا نماز ظهر بخوان این اطلاق دارد که مثلا جماعت باشد یا نباشد. اما اطلاق داشته باشد در آن رکوع باشد یا خیر همچنین اطلاق نداریم ما. وقتی دلیل مرکب آمد مرکب معنای آن جزء معتبر است. بگویند این اطلاق دارد شما این را بخوان ولو آن جزء نباشد. این خلاف فرض است اطلاقش. بله بگویند شما رکوع کن یا ایما کن این معقول است. به هر نحوی یک چیزی شبیه رکوع ذکر یا مثلا حمد را نمی توانی بخوانی فرض کن سبحان الله سبحان الله بگو. لال است مثلا زبانش بند است. اما بگویند اصلا نخوان. همچنین اطلاق تصور نمی شود در دلیل جزئیت چرا تصور می شود. قبول کردیم دلیل جزئیت. عقلایی هم هست عرف قانونی هم هست عرف عام هم هست. همین عرف عام هم مثالی که برای شما عرض کردیم می گویند که حتما باید در آبگوشت نخود باشد. باز دلیل دیگری می گویند اما اگر فراموش کردی یا در بازار نبود مهم نیست آن آبگوشت هم کافی است. خب چه مشکلی دارد مشکل خاصی ندارد. اما خود دلیل اول بگویند نه چه فاقد باشد چه نباشد ما می خواهیم این عقلایی نیست. بگویند حتما باید در آن نخود باشد بعد بگویند اگر نخود را فراموش کرد بقیه را اتیان کرد تکلیف به بقیه دارد. این را گفتیم عقلایی نیست فرضی که ایشان دارند می کنند این تصور عقلایی با این متفاوت است. اگر فرض کردیم جزء است یا شرط یعنی مقوم قوام آن است دخیل در ماهیت اعتباری او است. بالأخره در ماهیت اعتباری آن دخیل است. ادله جزئیت و شرطیت بیان مقوم ماهیت است. بیان مقوم ماهیت اعتباری است. این ربطی به جعل ندارد که واجب است یا مستحب است. آن قانونش نکته بعدی است

سؤال: قاعده المیسور را هم عقلایی گرفته اند...

پاسخ: چه کسی عقلایی گرفته است؟

سؤال: حاج آقا رضا در مصباح

پاسخ: خب ما گفتیم قبول نمیکنیم. قاعده میسور هم عقلایی نیست.

سؤال: شما می گویند از عقلایی بودن دور است

پاسخ: نه عقلا به معنای دقت کنید می گویند عقلایی است به قول شما مرحوم حاج آقا رضا گرفته است خب سلّمنا عقلا ما همیشه عرض کردیم خیلی از چیزها را ادعا می کنند عقلایی است این با آن اختلاف دارد. عقلا باید لا اقل هفتاد هشتاد درصد واضح باشد. و الا در خیلی جاها قطعا عقلا با هم اختلاف دارند. در حوزه های ما هم تا به حال آمارگیری نکرده اند که مثلا آیا عقلا قاعده میسور را قبول

دارند یا خیر. خب وقتی می گویند عقلا باید آمارگیری کنند. ما نکردیم آن می گوید بله عقلایی است آن اقا می گوید که نیست. ما می گوئیم همین که یکی می گوید هست یکی می گوید نیست یعنی تعارف کلی نوعی جامعه پیدا نشده است. همین کافی است خودش. همین که عده ای می گویند هست و عده ای می گویند نیست. پس این یک امر عقلایی هشتاد نود درصدی نیست. این کافی است. بله قبول کردیم ممکن است چهل درصد عقیده شان این باشد شصت درصد آن باش. د این را ما کافی نمی دانیم. وقتی صحبت عقلایی می کنیم مراد ما آن امر واضح است. تا به حد وضوح نرسد قبولش نمی کنیم. خوب دقت کنید این هم خود بحث سیره عقلا و فهم عقلا و قانون این هم یک نظامی دارد خودش. در حوزه های ما آن می گوید، فرض کنید آقای خویی می گویند که عقلا سیره شان این است که خبر ثقه را تعبدا قبول کنند. خب ما الآن این همه علمای اسلام داریم از صدر اول این خیلی رأی سازی است در علمای اسلام حالا غیر از عقلا. ایشان می گویم آقای خویی عقلا. بحث سر این است بله ممکن است چهل درصد این کار را بکنند. من عرض کردم با یکی از آقایان بحث شد اصلا می گفت هر کسی هر خبری گفت بگو حجت است. دروغ که نمی گوید پس حجت است. ما هم گیر کردیم به این اقا چه بگوئیم اصلا چه جوابی بدهیم کسی که در این مستوای فکر است اسم نمی برم واقعا من خیال می کردم شوخی می کند دیدم نه اعتقادش است. هر کسی هر مطلبی گفت درست است. خب این هست نمی خواهم بگویم این آقا مجنون است از دایره عقلا خارج است. خب یک تفکری است عده ای از عوام همین طور است. ممکن است خیلی از عوام مثل همین آقا فکر کنند. این سیره عقلا با این نمی شود درست کرد با این تفکرات نمی شود سیره درست کرد. «هذا بناء على ما هو الصحيح من إمكان تكليف الناسي»، خب عرض کردم در مباحث اعتبارات قانونی امکان کافی نیست وقوع مهم است. آیا ممکن است به نه جزء تکلیف شود بله ممکن است. شد یا نشد این را بحث کنیم. اگر گفت نمازت باید در آن تشهد باشد من فراموش کردم حتی حدیث رفع هم آمد من فراموش کردم این دو را با همدیگر ضمیمه کنیم در می آید که شما مکلف به نه تا هستید؟ اولاً خود این تفکر باطل است که تک تک افراد به مقداری که اجزای و شرایط را انجام می دهند تکلیفشان عوض شود. خب خیلی حرف عجیب و غریبی است. اصلا خود این انحلال به این معنا من تشهد را فراموش کردم در واقع وجوب تشهد برداشته شد خود این فی نفسه معقولیتش روشن نیست عقلائیتش روشن نیست. عرفیتش هم روشن نیست. من فراموش کردم در آن نخود بیاندازم پس من در واقع تکلیف ندارم. این نه عرفیتش روشن است نه عقلائیتش روشن است نه از روایات چنین مطلبی در می آید مخصوصاً این آقایانی که اصلا مقام امثال را صد درصد در اختیار عبد مکلف می دانند ربطی به مولا ندارد ربطی به قانون ندارد. خب اگر در اختیار منکلف بوده است این کار مکلف بوده است تشهد را انجام نداده است چه ربطی به قانون دارد؟ چرا قانون برداشته شود؟ پس این یک مجموعه مقدماتی است که آن مجموعه هم مشکل دارد. آن مجموعه را اگر ما به این شکل تصویر کردیم آخرش

امکان تکلیف ناسی خب ما عرض کردیم در اعتبارات قانونی بحث امکان را نکنیم چه فایده دارد بحث امکان؟ امکان دارد بله امکان دارد. بحث سر این است که آیا واقع است من مکلف هستم به نه تا نه؟ محال نیست بله محال نیست چه مشکل دارد؟ اعتبار قانونی است من تشهد یادم رفت ده جزء بوده است مکلف به ده جزء بوده است که یکی هم تشهد بوده است. بسیار خب. امکان دارد شارع بگوید نه تا را انجام بده؟ بله امکان دارد جای استحاله که نیست. امکان تکلیف ناسی به علی ما تقدم بیان و اما بناءً علی استحاله، تعبیر استحاله در اعتبارات قانونی این هم درست نیست. جای بحث استحاله نیست. عرض کردیم من عبارت را می خوانم کرارا عرض کردم برای اینکه بگوییم محل اشکال کجاست. چون اگر نخوانیم می گویند جور دیگر معنا شد. ما محل اشکال را دقیقاً در عبارت دست می گذاریم روی محل اشکال. استحاله استحاله ای نیست. در اعتبارات قانونی. چه استحاله ای است شارع می گوید که شما مکلف به نه تا هستید. «فما صدر من الناسی غیر مأمور به یقیناً»، استحاله نگذاریم. مقبولیت و عدم مقبولیت. آیا اگر من یک جزء را تکلیف را فراموش کردم مقبول است با همان بیان بگوید شما مکلف نیستید. خیر مقبول نیست. و لذا در این مورد ثانی هم ما قائل به اصاله الرکنیه هستیم. طبق قاعده مگر دلیل دیگری اقامه شود. طبق قاعده اگر تشهد را رد کرد رسید رکعت چهارم یادش آمد که نخوانده است دیگر جای اصاله البرائت نیست باید دو مرتبه نماز را اعاده کند. حالا بعضی از آقایان چون ادعای اجماع کرده اند شکستن نماز ابطال نماز درست نیست ابطال واجب درست نیست. احتیاطش این است که آن نماز را تمام کند دو مرتبه بخواند. احتیاطش این است در عروه هم خیلی از جاها نوشته است که یتّم صلاته ثم یعیدها. این اشاره به این است. آن یتّم صلاته به خاطر خصوصیتی که نماز دارد که نماز قابل مثلاً نماز را ابطال نکند یا در باب صوم اگر داریم یتّم صومه ثم یقضی آن به خاطر یک نکته خاصی است که در صوم ماه رمضان است در غیر ماه رمضان نیست. یک وقتی هم توضیح دادیم حالا اگر بخواهیم این را امروز توضیح بدهیم از بحث اصول خارج می شویم. بحث یکدفعه سر موارد و خصوصیات است ان بحث خودش است اما به طور طبیعی این طور است آن عمل باطل است. ده تا بوده است یکی را انجام نداده است جای تدارک هم نیست. رسیده است به رکعت چهارم. طبق قاعده باطل است. پس حق اصاله الرکنیه است که ظاهر عبارت نائینی هم همین است. حق اصاله الرکنیه هست هم در مورد اول و هم دوم. هر جزئی هر شرطی که ثابت شود که شرط است یا جزء است طبق قاعده اگر اخلال به آن شد بقیه اجزاء فایده ندارد. امکان تکلیف بله هست. دلیل ثانی بیاید بله هست. ما فعلاً با قطع نظر از دلیل ثانی داریم صحبت می کنیم. فهم عرفی به نظر ما و فهم قانونی و فهم شرعی این است. طبق قاعده باطل است. چرا؟ چون عمل مرکّب از ده تا بوده است نه تا را انجام داده است. طبق قاعده جزء است. دلیل آمد که جزئیت در حال ذکر بله این امکان دارد معقول هم هست هیچ مشکل ندارد. اما اگر دلیل نیامد طبق قاعده اصاله الرکنیه پس هم در مورد اول هم در مورد ثانی اصولاً این بحث طولانی شد دلمان نمی خواست خب دیگر حالا پیش

آمد روشن شد که در این مسئله اخلال به جزء یا شرط به نحو نقیصه مقتضی بطلان است مطلقاً. یا بگوید اصاله الرکنیه به لحاظ نقیصه. بله خواهد آمد که اصاله الرکنیه به لحاظ زیاده ثابت نیست. یعنی ما باشیم و مقتضای قاعده اگر گفت یک رکوع را انجام بده دو تا انجام داد مقتضای قاعده نسیان دو تا انجام داد بگویم مقتضای قاعده بطلان است این ثابت نیست. این مطلب. این مطلب ثابت نیست که اصل رکنیت است. آن باید دلیل خاصی بیاید. مقتضای قاعده در زیاده غیر از مقتضای قاعده در نقیصه است. در نقیصه به اصطلاح این است. البته در زیاده هم چون آنجا می آید آنجا عرض می کنم فعلاً دیگر فاشک و الی آخر. بعد ایشان «مما ذكرناه ظهر الحال من حيث جريان البراءة وعدمه فيما إذا استند ترك الجزء أو الشرط إلى الاضطرار أو الإكراه» مثلاً کار ضروری برایش پیش آمد باید الآن سلام بدهد. تشهد نخواند ایشان می گوید طبق قاعده اینجا هم مکلف به بقیه اجزاء است. جوابش هم هو الجواب. مخصوصاً بحث اضطرار و اکراه تأثیرش به این معنا در مرحله ما نحن فیه چون یک احتمال در ما نحن فیه است که مسئله ای که به لحاظ نسیان یا سهو یا خطا هست من توضیحات را کراراً عرض کردم چیزهایی که بر می گردد به حالات ادراکی و نقص در حالات ادراکی این عادتاً در سنخ قانونی تأثیر در مرحله تنجز دارد. عادتاً این طور است. چون اگر نقص ادراکی پیدا شد تکلیف به حال خودش است. چون ما این را توضیح دادیم کراراً و مراراً بعد از مقام جعل مقام فعلیت یا ارسال رسل و انزال کتب است. این مرحله اول. مرحله دوم تنجز است. و مرحله سوم امتثال یا عصیان است. اینها را ما توضیح دادیم. در مرتبه تنجز حرف اول را آن ادراک ذهنی می زند. اصلاً تنجز تابع ادراک ذهنی است. آن تصور ذهنی که ما پیدا می کنیم. و لذا هم عرض کردیم کراراً و مراراً نقل شده است از شافعی، شافعی اولین کسی اس که کتابش به ما رسیده است این بنده خدا هم ندیدم نقل کرده است مرحوم آقای بروجرودی نقل می کنند که شافعی در رساله گفته است که بحث اصول موضوع اصول حجت است. این حجت یعنی تنجز. اگر این مطلب را شافعی گفته باشد. تنجز هم آن صورت ذهنی است. تمام اصول راجع به همان صورت ذهنی است. این حرف ایشان درست است. مثلاً شما می گوید این مطلب واجب است. چرا؟ می گوید چون آیه قرآن آمده است افعلوا. خب حالا گفت افعلوا. صیغه افعل دلالت بر وجوب می کند. ببینید بحث الفاظ بر می گردد به این. اصول عملیه بر می گردد به این. امارات و حجج بر می گردد به این. کلاً بر می گردد به مسئله تشخیص حجت یعنی می آید آن صورت ذهنی که شما از وجوب، حرمت، صحت، فساد، جزئیت، شرطیت پیدا کردید این را می آید در اصول تحلیل می کند. شما از کجا فهمیدید جزء است؟ می گوید از آن روایت لا صلاه الا بفاتحه الكتاب. از کجا فهمیدی که شرط است؟ از آن روایت. آن می آید چه می گوید؟ می گوید این روایت سندش ضعیف است اثبات نمی شود کرد. این شد بحث حجیت خبر واحد. روشن شد؟ خوب دقت کنید. چرا گفته است این واجب نیست اصاله البراءه جاری کرد. نه اصاله البراءه در شک در جزئیت و شرطیت جاری نمی شود قاعده اشتغال جاری می شود. مثلاً من باب مثال. اگر خوب دقت کنید ما در حقیقت در اصول

آن نکته اساسی مصبّ اساسی اصول در تصور قدیم تا زمان هذا الانش هم همین طور است عوض نشده است. ما گفتیم طرح های دیگری در اصول است و الا تفکریکی است. تفکر راجع به تحلیل آن صورت ذهنی است. مبادی را درمی کند مبادی اولیه اش تحلیل می کند آن که متکفل صحت و ثقم این تحلیل است علم اصول است. این تحلیل می کند می گوید شک در جزئیت است برائت جاری می کند. آن می گوید شک در جزئیت احتیاط جاری می شود برائت جاری نمی شود. پس در حقیقت این مطلب اگر من نمی دانم شافعی گفته است یا خیر. شافعی شخصیت انصافا ما که ایمان به هیچ کدامشان نداریم اما انصافا در بین اینها به نظر می آید یک مغز بزرگی یعنی یک شخصیت علمی است. می گویند پانزده ساله در مسجد پیغمبر فتوا میداده است. آنها می گفتند بیست ساله تازه تحمل حدیث کنید. پانزده ساله بخواهد فتوا بدهد در مسجد پیغمبر خیلی مهم است اگر راست باشد. در تقریبو تهذیب ابن حجر آورده است. ایشان راجع به حضرت رضا نوشته است که ایشان بیست ساله در مسجد النبی فتوا می داده اند راجع به شافعی نوشته است پانزده ساله. اگر راست باشد خب مغز بالایی است تفکر بسیار قدرت مند و قوی یعنی در زمان موسی بن جعفر علیه السلام. خیلی عجیب است بتواند به این حد برسد که در مدینه در مسجد النبی رسماً متصدی فتوا شود اوایل سن بلوغ. بهر حال این انصافا هست خودش فکر کنم در وقت وفات ۵۴ سالش بوده است. عمر زیادی نداشته است. این بحث هست که این اگر این مطلب را شافعی گفته است درست است. تقریباً ایشان را مؤسس اصول می دانند مؤسس نیست کتابی که الآن به ما رسیده است همین کتاب ایشان است اولین کتاب از رساله ایشان است. خیلی هم منظم نیست و بیشتر روی حجیت خبر و اینها رفته است این سنخ مباحث اصولی که ما داریم خیلی در آن محسوس نیست. آن طور که من دیدم کتاب را تصور خودم. این مسئله درست است یعنی شما در حقیقت در کل ابحاث اصول روی حجت بحث می کنید. خب حجت هم یعنی تنجز. در این تقسیم بندی ما. تنجز هم یعنی صورت ذهنی ای که شما دارید. این می آید این صورت ذهنی شما را حلاجی و تحلیل می کند. بر می گرداند به مبادی و ریشه های یه اش آن وقت می گوید این درست است آن نادرست است. این را از کجا گفتید از اجماع. که گفت اجماع حجت است؟ سید مرتضی ادعای اجماع کرده است خب اجماعات سید مرتضی قابل قبول نیست. این را از کجا گفتی؟ از خبر واحد. خبر واحد حجت نیست. این در حقیقت مبادی که می گویند علم اصول جزء مبادی تصدیقیه علم فقه است در حقیقت مراد این است. یعنی مراد جدی

لذا این مطلب ببینید ما یک دفعه می آییم وقتی صورت ذهنی را بررسی می کنیم به لحاظ نقص های ادراکی بررسی می کنیم مثل خطا. مثل نسیان. اینها نقص های ادراکی هستند اما اگر نقص ادراکی نیست. اضطراب نقص ادراکی نیست. من می دانم تشهد واجب است الآن مجبورم نماز را سلام بدهم. دقت می کنید؟ مجبورم نماز را سلام بدهم. این نقص ادراکی نیست. و لذا این بحث بیشتر به فقه می خورد یا

به قول آقایان به قواعد فقه. اگر نقص ادراکی بود مثل مسئله خطا و نسیان و سهو و ظهور و غفلت و التفات، الی ما شاء الله اینها تمام نقص ادراکی است. اگر نقص ادراکی بود این مناسب با اصول است چون حجیت است تنجز است. اگر نقص ادراکی نبود، نقص به لحاظ اراده بود، نقص به لحاظ قدرت بود، عاجز بود نقص های به آن لحاظ این اصولا در دایره اصول نیست. بحث تنجز در آن مطرح نمی شود. لذا اینکه ایشان فرمودند مما ذکرنا ظهر الحال نه اینکه این نکته اش این بحث اصولی است. در اکراه و اضطرار اصولی نیست. یا به فقه است یا به قواعد فقه است. به خلاف نقص های ادراکی. لذا این باید دلیلی بیاوریم که اگر شما حتی اکراه و اضطرار هم تشهد نخواندید نمازتان درست است. این غیر از ما نحن فیه است. بله ممکن است این نقص ها اینها به این زاویه تأثیرگذار در خود تکلیف. چون آن چه که در قرآن ذکر شده است. ما سنه النبیطبق روایت اهل سنت مضطر تکلیف ندارد. اینها خیال کرده اند که ناسی هم تکلیف ندارد. نه انصافش این است که بحث ناسی بر می گردد به اصول به خاطر اینکه نقص ادراکی است اما آن نقص ها به اصول بر نمی گردد. این خلاصه مطالبی که ایشان فرمودند. عرض کنم که اگر این تشکیلات هست مرحوم نائینی در اینجا به مطلب دیگری هم شده اند. فوائد الاصول اگر هست جلد ۴ صفحه ۲۱۵ را بیاورید. ایشان به مسئله به حساب فریضه و سنت اشاره کرده است نائینی اینجا که از روایت معلوم می شود که بعضی از اجزاء فرض الهی است و بعضی ها هم فرض بی او سنته. تعبیر ایشان این است. البته آقای خویی هم در خلال کلمات گذشت اشاره به حدیث لا تعداد است لکن حدیث لا تعداد را در خصوص نماز گرفته اند. این را ما چند بار توضیح دادیم و متعرض شدیم دیگر تکرارش اینجا مناسب نیست البته تعبیر مرحوم نائینی فرض النبی این درست است نگفته است سنته عرض کردیم کرارا مرارا یک اصطلاحی در صدر اسلام از تقریبا به معنای واقعی اش از زمان صحابه، تابئین بعد عده از فقها یک شکل قانونمندی به خودش گرفت که در کلمات امام باقر هم صلواته الله علیه آمده است. و آن اینکه اصولا در این شریعت مقدس یعنی الآن دقت کنید بحث را عرض کردیم یا عرفی است یا قانون عقلایی و یا شرعی است. در این شریعت مقدسه منشأ جعل ها فرق می کند. و به دو دسته اساسی فرض و سنت تقسیم می شود. یعنی ما فرضه الله و ما سنه النبی. به طور طبیعی چون این قانون باید تبیین شود روشن شود قاعده خیلی طول می کشد وارد بحثش نمی شویم. ما فرضه الله آنچه در قرآن ذکر شده است. ما سنه النبی هم طبق روایات اهل بیت آنچه را که شرعه رسول الله. این را من کرارا عرض کردم اهل سنت، سنت پیغمبر را هم گفته اند که خدا گفته است و پیغمبر از قرآن در آورده است لکن ما نمی فهمیم این را ما ملتفت نمیشویم. اصطلاح سنت این است اما در روایات اهل بیت سنت یعنی ما فوض الله امره الی النبی. حتی در همین حدیث معروف در اوقات خمسه خب اهل سنت حدیث دارند که جبرئیل آمد گفت وقت صبح این است وقت عصر این است. حمران با زراره بحثی دارند حمران می گوید من گفتم که وقت کان مفوضا الی، این را رسول الله تعیین کرد. زراره طبق همان تفکر اهل سنت گفت که این را خدا تعیین کرده است جبرئیل آمده

است. رفتند پیش امام صادق و امام صادق فرمودند که حق با حمران است. این مما فوّض الی رسول الله. زراره گفت این حدیث که می گویند جبرئیل، گفت بله جبرئیل وقت را آورد نشان داد اما جعل را رسول الله کرد. مثل و شاورهم فاذا عظمت فتوکل علی الله. چطور مشورت می کند جعل را به رسول الله بر می گرداند عظیم است جبرئیل آورد گفت اول وقت این است ظهر این است، مغرب این است، عشا این است درست است این را جبرئیل آورد اما رسول الله جعل کرد. جعل را رسول الله قرار داد

سؤال:

پاسخ: تفویض است نه تفویض النبی. یعنی آن چه که از عده ای از روایات عرض کردم در کتب قدیم ترین مصادر ما بصائر الدرجات صفوان این آمده است دو بار قرار داده است باب التفویض الی نبی، باب التفویض الی الائمه، خیلی هم روایت آورده است حدود چهارده پانزده تا و در کتاب کافی بعد از صفاریک باب آورده است. باب التفویض الی انبی و الائمه. یک کتابی هم هست به نام اختصاص نسبت داده شده است به شیخ مفید رتبتا بعد از کتاب کافی است. آنجا هم دارد این قدیم ترین مصادر ما که دست ما فعلا موجود است راجع به تفویض، چون در بحث تعارض نمی دانم پانزده سال قبل کی، آنجا متعرض روایت تفویض شدیم حالا اگر وقتی فرصتی پیش آمد ظاهرش این است که تفویض غیر از آن وحی است یعنی ظاهری که انسان از مجموعه روایات در می آید خداوند متعال در شب مبعث دو کار اساسی انجام می دهد. یک اینکه نفس رسول الله را، روایت این است که لم یبعث تستکمله. پیغمبر را کامل کردیم. پیغمبر در دو نکته بود اینجا نفس که وجود که وجود کاملی بود اشرف موجودات. یک تمام آن چیزی که وحی الهی و در رابطه با بشر است درک است تلقی کردند. دو تمام مصالح امت اسلامی را تا روز قیامت به رسول الله نشان دادند. لذا رسول الله طبق این مصالح سنت جعل کرد. فوض علیه. این روایت تصریح دارد. دو مقام است. یک مقام جعل الهی است پس بنابراین این یک مطلب دیگری است این غیر از بحث قانونی است که تا به حال ما کرده ایم. ما بحث های قانونی اینگونه نبود. این یک تمیزی مابین فریضه و سنت می شود. حالا روایات هم داریم مجموعه روایاتش زیاد است متفرغ است انصافا روایت زیاد داریم و الآن هم جایش اینجا نیست از این عبارت چیز به طور قانون و به طور قانونمند و طبیعی در می آید که اجزائی و شرایطی که جنبه سنت دارند اگر اخلاص به آنها به جهت من الجهات، حالا می خواهد جهت ادراکی باشد مثل نسیان، حتی ممکن است از جهاتی مثل اکراه و اضطراب باشد آنها مضرّ به اصل عمل نیستند. خب این یک نکته خاص تشریعی است و یک نکته خاصی است که در اصالت الرکنیه روایات متعرض شده اند.

سؤال: .. در جایی که قدص عمل فریضه باشد

پاسخ: و چون اصحاب ما این را دیده اند روایات را. دیگر اگر بشود فردا یک توضیح بدهم چون امروز دیگر وقت تمام شد. اجمالاً را من امروز عرض کنم چون از این راه که ما عرض کردیم رفته نشده است. این حدیثی است مال زراره معروف حریز نقل می کند دو تا حدیث است این دو حدیث دو جا آمد هاست. به نظر من یکی باید باشد. دو جا عملاً آمده است. در یک جا دارد که زراره عن ابی جعفر نقل میکند الفرض فی الصلاه، فرض در نماز هفت تا است. این را یکجا آورده اند اصحاب. یکی هم دارد و لا تعاد الصلاه الا من خمس. از آن هفت تا پنج تا ش را آورده است که تعاد الصلاه منها. اگر این را اینطور معنا میکردند خیلی شبهاتی که بعد پیدا شده است از بین می رفت. حالا دیگر وارد بحث تفصیلی اش نمیشوم آن وقت بعد می فرماید یعنی اگر این دو را یکی بگیریم خیلی واضح می شود. فرض در نماز هفت تا است. لا تعاد الصلاه الا من خمس از پنج تا از این هفت تا. بعد دارد و القرائه سنه، و التشهد سنه، و لا تنقض السنه الفریضه. من به نظرم می آید حدیث باید این طور باشد. الآن علمای ما به صدر لا تعاد تمسک کرده اند. همین لا تعاد الصلاه الا من خمس. ولذا اختصاص باب صلاه داده اند. لکن اگر به ذیل تأمل شود لا تنقض السنه الفریضه همین نکته ای است که به درد ما نحن فیه می خورد. در بحث اصاله الرکنیه. یعنی معلوم می شود بحث اصاله الرکنیه طبق قاعده اولی اش این طور است. در شریعت مقدسه فرائض رکن است سنن رکن نیستند. دیگر ما جایی برای اصاله الرکنیه اصالت عدم الرکنیه نداریم. و این در حقیقت یکی از اصول کلی است که از روایات اهل بیت استفاده شده است. نکته بسیار جالبی است عرض کردم من عرض کردم اخباری ها هم گاهی اعتراض می کنند که اصولی ها مثلاً از طریقه اهل بیت خارج شده اند. خود آنها هم وارد نشده اند. اصلاً طریقه اهل بیت یک حساب خاص خودش را دارد یک لغت خاص خودش. پس ما نیازی به اصاله لرکنیه و امکان امر به بقیه اجزاء و اصلاً نیازی به این حرفها کلاً نداریم. این چند روزی که خواندیم به جای این اگر صرف همت می شد روی سنت و فریضه خیلی بهتر بود. پس این جوابش در روایات اهل بیت آمده است. خب طبعاً سؤال خیلی مهم اینجا است که مطلب اگر به این واضحی است چرا فقها در آن بحث های عجیب و غریب کرده اند. راست است این اشکال وارد است این نحوه کاری را که ما می گوئیم راست است سابقه ندارد اصل مطلب سابقه دارد. دقت کنید. من فردا یک توضیحی می دهم می رویم سراغ بحث زیاده. اصل مطلب که فریضه و سنه و لا تعاد و اینها این اصلش هست لکن فقها در فقه فقط به صلاه زده اند دو ما در غیر صلاه هم داریم. مثلاً میتی هست و جنبی. آب هم به اندازه احدهما است. امام علیه السلام می فرمایند که جنابت مقدم است. لان الجنابه غسل الجنابه فریضه. چون غسل جنابه در قرآن ذکر شده است. غسل میت از سنن پیغمبر است. یعنی ما مورد تراحم هم داریم دقت کردید مورد تراحم ما بین سنت و فریضه که امام علیه السلام می فرماید که فریضه مقدم است. الآن شما در کلمات نائینی کلمات نائینی اصلاً این مطلب نیست. کلاً. چرا؟ نه اینکه آن روایت را ندیده است نائینی. شأن ایشان اجل است. اینها خیال کرده اند که آن تعبد

.....

به مورد خاص است. اگر این مجموعه روایات جمع ما در تراجم داریم الی آخر من وارد بحث نمی شوم چون وقت ما تمام شد. لکن انشاء الله فردا یک کمی اشاره می کنیم این بحث اصالة الرکنیه نیازی به اصل نیست. نیازی به براءت نیست نیازی به اشتغال نیست. این تفسیرش داده شده است فقط یک اینها در صلاه در ابواب معین در صلاه که به آن تمسک کرده اند. در غیر صلاه تمسک نشده است. هر موردی که آمده است آن مورد را به نحو تعبّد قبول کرده اند علی کلّ حال. تازه این مطلبی هم که قبول کرده اند مسئله مسئله چیز گرفته اند تعبّد به باب فقه گرفته اند. ما آمدیم همان روایت را توسعه دادیم به اصول هم آوردیم. در مسئله ترتّب در مسئله تراجم در مسئله تعارض در مسئله اصالة الرکنیه. دیگر بحث از حالت فرض خارج کردیم. اگر شک کنیم. بله در قوانین عقلایی اصالة الرکنیه است به لحاظ تقيصه لکن در روایات ما راه خاص خودش را دارد. مسئله سنت و فریضه و نسبت به فرائض علی کلّ حال جزء است. رکن است. نسبت به سنن علی کلّ حال نیست. اما تشخیصش و خصوصیاتش خیلی بحث دارد که طبعاً هم وارد نمی شویم. فردا فقط ممکن است یک توضیح بیشتری عرض کنم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين.